
لبه‌ی تیغ

سامرست موام

مترجم
شهرزاد بیات موحد



نشرنامه

تهران

۱۳۹۸

فصل اول



۱

هرگز رمانی را این‌همه با تردید و نگرانی شروع نکرده‌ام. آن را رمان نامیده‌ام، چون نمی‌دانم چه نام دیگری باید بر آن بگذارم. قصه‌ی درازی برای گفتن ندارم و پایان داستانم مرگ یا ازدواج نیست. مرگ می‌تواند پایان همه‌چیز و از این رو فرجامی بی‌چون و چرا برای قصه باشد، اما ازدواج هم قصه را خیلی خوب به سرانجام می‌رساند. پس آدم‌های باریک‌بین نباید آنچه را که بنا به عرف پایان خوش نامیده می‌شود به ریشخند بگیرند. مردم عادی غریزه‌ای منطقی دارند که مجابشان می‌کند با ازدواج گفتنی‌ها گفته می‌شود. وقتی زن و مرد بعد از فراز و نشیب‌های فراوان سرانجام به هم می‌رسند، وظیفه‌ی زیست‌شناختی‌شان را برآورده‌اند و نظرها متوجه نسلی می‌شود که بناست از آنان به وجود بیاید. اما من خواننده‌ام را بلا تکلیف نگه می‌دارم. این کتاب خاطرات من از مردی است که با او رابطه‌ای نزدیک داشته‌ام، گرچه گاهی ارتباطمان برای مدت‌ها قطع می‌شد. از این‌که در این فواصل چه بر سر او می‌آمد اطلاع چندانی ندارم. به گمانم می‌شد این فاصله‌ها را با خیال‌پردازی به شکلی باورپذیر پر کرد و قصه را منسجم‌تر ساخت، ولی میلی به این کار ندارم. فقط می‌خواهم آنچه را که می‌دانم روی کاغذ بیاورم.

سال‌ها پیش داستانی نوشتم به نام ماه و شش پنی، درباره‌ی نقاشی معروف به نام پل گوگن. آن‌جا با استفاده از ابزارهای داستان‌پردازی حوادثی را خلق کردم تا

شخصیتی را که با اطلاعات ناقصم از هنرمند فرانسوی خلق کرده بودم ملموس سازم. در این کتاب قصد چنین کاری را ندارم. هیچ چیزی را از خودم نساختم. برای آنکه مایه‌ی ناراحتی کسانی نشوم که هنوز در قید حیاتند و نقشی در این قصه دارند، خودم نام‌هایی برایشان گذاشتم. به ترفندهای دیگری هم متوسل شده‌ام تا مطمئن شوم کسی آنان را به جان نخواهد آورد. شخصیت قصه‌ی من آدم مشهوری نیست و شاید هیچ وقت هم مشهور نشود. شاید وقتی سرانجام زندگی‌اش به پایان برسد، نشانه‌ای که از او می‌ماند پایدارتر از ردی نباشد که سنگی پرتاب شده به رودخانه بر سطح آب باقی می‌گذارد. اگر اساساً کسی کتاب من را بخواند، به خاطر گیرایی و کشش ذاتی آن خواهد بود. با این همه، شاید شیوه‌ی زندگی برگزیده‌ی قهرمان داستانم و لطف خاص شخصیتش تأثیری فزاینده بر هم‌معنانش داشته باشد، چنان‌که سال‌ها پس از مرگش دریابند که در این دوره موجودی بس استثنایی زندگی می‌کرده است. بدین ترتیب، معلوم می‌شود که من در این کتاب از چه کسی نوشته‌ام و آن‌ها که می‌خوانند از روزهای اول زندگی‌اش چیزی نمی‌دانند، شاید بتوانند به مقصود خود برسند. به گمانم، کتاب من، با محدودیت‌هایی که خود نیز آن‌ها را می‌پذیرم، منبع مفیدی خواهد بود برای کسانی که می‌خواهند زندگی‌نامه‌ی دوست مرا بنویسند.

اصلاً ادعا نمی‌کنم که گفت‌وگوهای این کتاب مو به مو و کلمه به کلمه عین حقیقت است. هیچ وقت از آنچه در موقعیت‌های مختلف گفته می‌شد یادداشت برنداشتم. اما موضوعاتی که به خودم مربوط می‌شود خوب در خاطر من می‌ماند. با این‌که گفت‌وگوها را با زبان خودم روی کاغذ آورده‌ام، یقین دارم صادقانه به حقیقت آنچه گفته شده وفادار هستند. قبلاً گفتم که هیچ چیز از خودم نساختم. حالا می‌خواهم حرفم را کمی اصلاح کنم. در واقع من مانند تاریخ‌نویسان، از هرودوت تا امروز، به خودم اجازه داده‌ام حرف‌هایی را که به گوش خودم نشنیده‌ام و نمی‌توانستم بشنوم در دهان شخصیت‌های قصه‌ام بگذارم. دلایلم هم مشابه دلایل تاریخ‌نویسان بوده است؛ می‌خواستم به صحنه‌هایی از کتاب زندگی ببخشم که در غیر این صورت بی‌روح بودند. می‌خواهم مردم کتابم را بخوانند و به گمانم هر کاری که برای خواننده شدن کتابم انجام دهم توجیه‌پذیر است. خواننده‌ی باهوش بی‌تردید

خودش این صحنه‌سازی‌ها را تشخیص خواهد داد و می‌تواند از آن‌ها چشم‌پوشد. نگرانی دیگر من این است که قهرمانان اصلی قصه‌ام امریکایی هستند. شناختن آدم‌ها کاری دشوار است و به گمانم آدمی جز هم‌میهنان خود نمی‌تواند کس دیگری را بشناسد، زیرا شخصیت مردان و زنان تنها در خود آنان خلاصه نمی‌شود؛ سرزمینی که در آن به دنیا آمده‌اند، آپارتمان یا کلبه‌ای روستایی که در آن راه رفتن آموخته‌اند، بازی‌هایی که در کودکی کرده‌اند، افسانه‌هایی که شنیده‌اند، غذایی که خورده‌اند، مدرسه‌ای که رفته‌اند، ورزش‌های محبوبشان، شاعرانی که شعرهایشان را خوانده‌اند و خدایی که به آن ایمان دارند، همه و همه شخصیت آنان را ساخته است. این‌ها را از روی شنیده‌ها نمی‌توان شناخت، بلکه باید زیسته و با تمام وجود لمسشان کرده باشی. تنها وقتی این‌ها را می‌شناسی که وجودت بر ساخته از آن‌ها باشد. و از آن‌جا که ملتی بیگانه را جز از راه مشاهده نمی‌توان شناخت، شخصیت‌بخشیدن و باورپذیرکردن آنان در صفحات یک کتاب کاری دشوار است. حتی نویسنده‌ای تیزبین و موشکاف چون هنری جیمز، که چهل سال در انگلستان زندگی کرده بود، نتوانسته در قصه‌های خود قهرمانی عمیقاً و حقیقتاً انگلیسی خلق کند. من خودم، به جز در چند داستان کوتاه، هرگز تلاش نکرده‌ام آدم‌هایی غیر از هموطنان خودم را تصویر کنم. اگر در آن داستان‌های کوتاه هم دست به چنین کاری زده‌ام، دلیلش این بوده که در این‌گونه داستان‌ها خیلی کوتاه به قهرمانان می‌پردازید، به خواننده سرنخ‌هایی می‌دهید و او را به حال خود می‌گذارید تا جزئیات را کامل کند. شاید برسید من که از پل گوگن مردی انگلیسی ساختم، چرا با قهرمانان این کتاب این کار را نکرده‌ام. پاسخ ساده است: چون نمی‌توانستم، چون در آن صورت دیگر آن آدم‌هایی نمی‌بودند که باید باشند. نمی‌توانم وانمود کنم شخصیت‌هایم آن‌طور که امریکایی‌ها خودشان را می‌بینند امریکایی هستند. آنان امریکایی‌هایی هستند که از دریچه‌ی چشم مردی انگلیسی تصویر شده‌اند. تلاش نکرده‌ام گفتار عجیبشان را روی کاغذ بیاورم. وقتی نویسندگان انگلیسی تلاش می‌کنند شیوه‌ی گفتار امریکایی‌ها را روی کاغذ بیاورند، آش در هم جوشی درست می‌شود به افتضاحی وقتی که نویسنده‌ای امریکایی قصد می‌کند شیوه‌ی گفتار انگلیسی‌ها را باز تولید کند. مصیبت اصلی زبان عامیانه است. هنری جیمز در داستان‌های